## جلسه 51

**چهار‌شنبه - 25/10/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در ثمرات نزاع بین صحیحی و اعمی بود.

اولین ثمره این بود که میرزای قمی فرمود صحیحی در اقل و اکثر در عبادات که شک می‌‌کنیم در شرطیت شرط مشکوک یا جزئیت جزء مشکوک در عبادات نمی‌تواند برائت جاری کند بلکه قاعده اشتغال جاری می‌‌شود اما اعمی می‌‌تواند رجوع کند به برائت چون اصل عنوان صلات مثلا محرز است شک دارد در امر به آن شرط مشکوک یا جزء مشکوک برائت جاری می‌‌کند.

مرحوم شیخ انصاری و صاحب کفایه اشکال کردند فرمودند چه فرق می‌‌کند، بالاخره صحیحی هم قائل هست به این‌که امر رفته روی یک جامع صحیح که منطبق هست بر این عمل مرکب، مسبب از این عمل مرکب که نیست تا بگوییم شک در محصل هست. اگر آن جامع بسیط صحیحی مسبب بود از این عمل مرکب ما بله اشتغالی می‌‌شدیم. و لذا طهارت که به نظر مشهور مسبب هست از وضوء، ما شک بکنیم که آیا در وضوء مسح سر را از بالا به پایین بکشیم یا بر عکس هم می‌‌توانیم بکشیم، ‌منکوسا، نمی‌توانیم برائت جاری کنیم چون شک در محصل داریم، ‌امر شدیم به طهارت نمی‌دانیم وضوء بدون رعایت این شرط مشکوک در آن سبب حصول طهارت هست یا نه. استصحاب عدم حصول طهارت جاری می‌‌کنیم قاعده اشتغال می‌‌گوید شما یقینا تکلیف داری به تحصیل طهارت الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی اما جامع صحیحی یک جامعی است که منطبق است بر این عمل مرکب که ما آن‌جام می‌‌دهیم و لذا امر به جامع صحیحی امر است به این عمل مرکب که نمی‌دانیم نه جزء است یا ده جزء پس شک داریم در تکلیف زاید به جزء دهم برائت جاری می‌‌کنیم.

محقق نائینی در دفاع از میرزای قمی بیان کرد گفت فرض میرزای قمی این است که کسی که صحیحی می‌‌شود می‌‌گوید امر رفته روی یک عنوان بسیط مسبب از عمل مرکب و لذا قاعده اشتغال جاری می‌‌شود.

این فرمایش محقق نائینی یک ایرادش این بود که اولا: کی می‌‌گوید کسی که قائل بشود به وضع لفظ صلات مثلا بر صحیح جامع را بسیط می‌‌داند؟ ممکن است جامع را مرکب أوی بداند یعنی خود این نمازهای صحیح به شکل أو یک جامع مرکب أوی تشکیل دادند و شدند مسمای صلات. خب ما شک می‌‌کنیم این مرکب نه جزء دارد یا ده جزء، ‌شک می‌‌کنیم در تکلیف زاید به جزء دهم برائت جاری می‌‌کنیم.

اشکال دوم به محقق نائینی اشکالی است که در بحوث مطرح شده. دقت کنید اشکال بحوث چیست. در بحوث می‌‌گویند فرض می‌‌کنیم صحیحی جامع را که موضوع‌له لفظ صلات است مثلا بسیط می‌‌داند، و لکن جامع بسیط پنج صورت دارد. این‌طور نیست که هر جامع بسیطی اگر متعلق امر بود ما شک بکنیم در اعتبار یک شرط یا جزء در آن قاعده اشتغال جاری کنیم، نخیر پنج صورت دارد:

صورت اول این است که جامع بسیط است ولی تشکیکی است. برخی از مفاهیم مثل مفهوم نور، مفهوم وجود، ‌این‌ها بسیطند و لکن مقول به تشکیک هستند. نور ضعیف نور است نور شدید هم نور است ما به الامتیاز در نور شدید عین ما به الاشتراک است یعنی ما به الامتیاز نور شدید هم نور است کما این‌که ما به الاشتراک بین او و نور ضعیف هم نور بود. اگر یک جامع بسیطی باشد که مقول به تشکیک باشد ما می‌‌گوییم نمی‌دانیم که امر شدیم به جامع بسیط ضعیف که با نماز بدون سوره هم حاصل می‌‌شود یا امر شدیم به جامع بسیط شدید که با نماز با سوره حاصل می‌‌شود. طبعا نسبت به خود جامع بسیط فرض اقل و اکثر ارتباطی خواهد شد. یعنی نمی‌دانیم که ما امر شدیم به ایجاد این جامع ضعیف یا ایجاد این جامع قوی و شدید، پس ذات این جامع ضعیف قطعا متعلق امر است، حالا یا مستقلا یا در ضمن جامع شدید. برائت جاری می‌‌کنیم از امر به آن مرتبه شدیده.

نفرمایید: ما از کجا این‌ها را بفهمیم؟ ما چه می‌‌دانیم که این جامع، جامع بسیط مقول به تشکیک است، ذو مراتب تشکیکیه است، ما از کجا بفهمیم؟ می‌‌گوییم احتمالش هم کافی است. اگر احتمال بدهیم که مثلا همین طهارت، ذو مراتب باشد، شارع گفت طهر المسجد، ممکن است طهارت به مرتبه ضعیفه‌اش با یک بار شستن هم حاصل بشود ولی ممکن است امر شدیم به دو بار شستن، تا مرتبه شدیده طهارت حاصل بشود. صرفا این احتمال است، شاید هم اصلا این یک بار شستن مسجد اگر متنجس به بول است هیچ تاثیری در حتی در مرتبه ضعیفه طهارت آن هم نداشته باشد ولی همین مقدار که ما احتمال می‌‌دهیم امر به ایجاد طهارت که شدیم طهارت مقول به تشکیک است همین کافی است. می‌‌گویم پس ما علم نداریم به امر به مرتبه شدیده طهارت، برائت جاری می‌‌کنیم.

فرق نمی‌کند این جامع بسیط منطبق باشد بر عمل مرکب ما یا مسبب باشد از عمل مرکب ما مهم این است که این جامع بسیط مقول به تشکیک باشد. طبعا ما اگر امر شدیم به مرتبه ضعیفه طهارت، او با یک بار شستن حاصل می‌‌شود. اگر مرتبه ضعیفه‌ای باشد که با یک بار حاصل می‌‌شود ما نمی‌دانم مرتبه ضعیفه یا شدیده دارد. این فرض شک را بعدا مفصل‌تر بیان می‌‌کنیم. حالا فعلا فرض علمش را از آقای صدر بپذیرید که اگر بدانیم جامع بسیط ما مقول به تشکیک است شدید و ضعیف دارد شک می‌‌کنیم در وجوب ایجاد مرتبه شدیده از این جامع بسیط. نفرمایید چه جور جامع بسیط است ولی در عین ذو مراتب است مراد از جامع بسیط این است که مفهومش بسیط است مثل مفهوم نور، ماهیت نور مرکب نیست از نور و غیر نور، نور شدید مرکب نیست از نور و غیر نور نور شدید هم نور است نور ضعیف هم نور است. مراد از بسیط بودن این است. مراد از بسیط بودن این است که مرتبه شدیده آن مرکب از خودش و شیء آخر نیست. مرتبه شدیده نور مرکب از نور و غیر نور نیست. یا مرتبه ضعیفه نور مرکب از نور و غیر نور نیست.

صورت دوم این است که جامع بسیط مشکک نباشد و جامع بسیط حقیقی باشد نه اعتباری، جامع بسیط ذاتی باشد نه اعتباری، جامع بسیط مقول به تشکیک نباشد ضمنا اعتباری هم نباشد ذاتی باشد. اگر این جامع بسیطی که مشک نیست، و جامع بسیط حقیقی است و نه اعتباری، مسبب بود از عمل مرکب، شکی نیست که ما قاعده اشتغال باید جاری کنیم. شارع امر کرده به یک جامع بسیطی که مسبب از فعل من است. اقتل عدو الله، جامع بسیطی است نمی‌دانم قتل مسبب است از انداختن این شخص در آتش یا انداختن این شخص در آتش در مدت طولانی. باید احتیاط بکنم بیندازیمش در آتش و نگه بداریم او را در آتش تا احراز کنیم که این عدو خدا را کشتیم.

صورت ثالثه این است که جامع بسیط است، مشکک هم نیست، و لکن مسبب نیست از عمل ما، متحد است وجودا با عمل ما. اتحاد دارد وجودا با عمل ما، مسبب از عمل ما نیست، اتحاد وجودی دارد با عمل ما. جامع بسیط ذاتی است نه اعتباری، مشکک هم نیست، و اتحاد وجودی دارد با عمل ما اما اتحاد ذاتی ندارد. خصوصیت صورت ثالثه این است. اولا این جامع بسیط ذاتی و نه اعتباری مقول به تشکیک نیست، ثانیا: اتحاد وجودی دارد با عمل مرکب، ‌ثالثا: اتحاد ذاتی با آن ندارد. مثل این‌که مولی به عبدش بگوید أوجد الضرب المؤلم، اضرب زیدا ضربا مؤلما. این نمی‌داند اگر آهسته بزند این زید را، ضرب مؤلم هست یا ضرب مؤلم نیست، ضرب مؤلم بحث مقول به تشکیک بودن در او مطرح نیست، ‌صرف الوجود ضرب مؤلم را مولی خواسته. یک جامعی است المؤلم، ‌بسیط است، مشکک هم نیست به این معنا که مولی صرف الوجود ضرب مؤلم را خواسته است و از طرف دیگر اتحاد دارد مؤلم با ضرب وجودا ولی عنوانا و ذاتا با هم فرق می‌‌کنند چون مفهوم ضرب غیر از مفهوم مؤلم است. فرض این است صرف الوجود مؤلم مطلوب است نه مؤلم شدید، مؤلم باشد کافی است. اصل مؤلم را مولی می‌‌خواهد نه شدید بودن آن این را می‌‌دانیم اما نمی‌دانیم با این زدن آهسته ضرب مؤلم محقق می‌‌شود یا نه. این‌جا هم شک در محصل است باید احتیاط کنیم.

خوب دقت کنید، ‌اضرب زیدا ضربا مؤلما این صورت ثالثه است که اولا مؤلم جامع بسیط است. ثانیا بحث مشکک بودن او نیست یعنی این‌طور نیست که اصل مؤلم بودن را بدانیم واجب است شک کنیم در این‌که مرتبه شدیده‌اش واجب است یا نه. نه، ما اصل مؤلم بودن را بحث می‌‌کنیم که واجب است شدت آن واجب نیست، ‌و لکن احتمال می‌‌دهیم با این آهسته زدن اصل این مؤلم بودن هم محقق نشود. این‌جا عنوان الضرب المؤلم از ما خواسته شده و من نمی‌دانم با این آهسته زدن این عنوان الضرب المؤلم محقق می‌‌شود شک در امتثال است شک در محصل است و باید احتیاط کنیم.

پس این‌که صاحب کفایه فرموده: جامع بسیط چون اتحاد وجودی دارد با این عمل مرکب، آن جامع بسیط صحیحی که مسمای لفظ صلات است چون اتحاد وجودی دارد با این افعال و اقوال ما، ‌نه این‌که مسبب از آن باشد جامع بسیط مسبب نیست از این افعال و اقوال ما متحد است وجودا با افعال و اقوال ما و لذا شک در شرط زاید و جزء زاید مجرای برائت است در بحوث گفتند این کلام فنی نیست چون ممکن است جامع بسیط باشد اتحاد وجودی داشته باشد عمل مرکب مسبب از آن نباشد ولی در عین حال ذاتش غیر از ذات عمل مرکب باشد یعنی دو تا ذات هستند، ‌دو تا عنوان هستند و لو در خارج بر یک چیز متحد هستند. مثل عنوان عالم عنوان هاشمی. دو عنوان است بر یک فرد که هم عالم است هم هاشمی منطبق است اتحاد وجودی که به معنای اتحاد ذات نیست. جامع بسیط یک عنوان ذاتی مستقلی دارد و لو در خارج متحد باشد با این عمل مرکب ما، ‌آن جامع بسیط را مولی به عهده ما گذاشته، و من شک می‌‌کنم در تحقق او. شما می‌‌گویید اتحاد وجودی دارد با این عمل مرکب، ‌اتحاد وجودی چه فایده‌ای دارد. دو عنوان ذاتی هستند‌ یک عنوان تکبیرةالاحرام و القراءة و الرکوع و السجود. اما یک عنوان ذاتی دیگری است که او جامع بسیط است که لایعلمه الا الله به قول صاحب کفایه. او اگر عنوان ذاتی مستقل باشد و لو متحد باشد وجودا با این عمل مرکب، او عنوان ذاتی به عهده ما آمده و از ما خواسته شده الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی.

[سؤال: ... جواب:] جامع الضرب المؤلم است. بحث در این است که اصل مؤلم بودن در این صورت ثالثه واجب شده. نه این‌که ما بگوییم اصل مؤلم بودن واجب است، ‌مؤلم شدید بودن مشکوک است برائت می‌‌گوید لازم نیست مؤلم شدید باشد. او که خارج از بحث صورت ثالثه است. صورت ثالثه این است که اصلا نمی‌دانم این آهسته زدن ضرب مؤلم است یا اصلا ضرب مؤلم نیست اصلا مرتبه ضعیفه مؤلم بودن را هم شاید ایجاد نمی‌کند این‌جا باید احتیاط کنم. چون مولی بر عهده من گذاشته ضرب مؤلم زید من نمی‌دانم این آهسته زدن مصداق ضرب مؤلم هست یا نیست. و لو اتحاد وجودی دارد با ضرب در خارج ولی ذات ضرب مؤلم غیر از این عمل من است چون ممکن است عمل من ضرب باشد ولی مؤلم نباشد.

صورت رابعه این است که این جامع بسیط هم اتحاد وجودی داشته باشد با عمل مرکب ما هم اتحاد ذاتی یعنی این جامع بسیط مثل انسان و حیوان ناطق که چه جور هم اتحاد وجودی با هم دارند هم اتحاد ذاتی. اگر این‌جور باشد که آن جامع بسیط با این عمل خارجی هم اتحاد وجودی دارد هم اتحاد ذاتی دارد یعنی ماهیت آن جامع بسیط عین ماهیت این عمل مرکب ماست، یعنی امر به آن جامع بسیط عبارت اخری است از امر به این عمل مرکب. معلوم است که این‌جا برائت جاری می‌‌کنیم اگر نمی‌دانیم این عمل مرکب نه جزئی است یا ده جزئی.

صورت خامسه این است که اصلا جامع بسیط ما اعتباری باشد نه ذاتی. جامع بسیط اعتباری. گاهی جامع بسیط حقیقی است گاهی جامع بسیط اعتباری است. مثلا الضرب المؤلم جامع بسیط حقیقی است چون ضرب مؤلم جامع حقیقی است که برخی از ضرب‌ها را در بر می‌‌گیرد اما گاهی جامع بسیط ما اعتباری است مثلا شارع اعتبار می‌‌کند غسلات و مسحات طهارت است، ‌گاهی هم اعتبار می‌‌کند غسلات و مسحات سبب طهارت است، که اختلاف بین مشهور و برخی از فقهاء همین است که اقای خوئی می‌‌گویند اعتبار کرده شارع خود غسلات و مسحات طهارت است و لذا خود غسلات و مسحات شرط نماز است مشهور می‌‌گویند طهارتی که اعتباری می‌‌کند شارع مسبب از غسلات و مسحات است. آقای سیستانی همین را انتخاب کرده می‌‌گوید چون در روایت معتبره داریم دخلها بطهر بتیمم باء باء سببیت است معلوم می‌‌شود تیمم سبب طهارت است نه عین طهارت. در بحوث گفتند این صورت خامسه مجرای برائت است به نظر ما. چه امر به ایجاد طهارت بکند و طهارت عنوان خود غسلات و مسحات باشد که واضح است امر به طهارت یعنی امر به این غسلات و مسحات که نمی‌دانیم چهار جزئی است یا پنج جزئی برائت از جزء پنجم جاری می‌‌کنیم. چه بگوییم طهارت مسبب از غسلات و مسحات است باز هم ما برائت جاری می‌‌کنیم. چرا؟ ایشان می‌‌فرماید وقتی یک امر اعتباری است که اصلا سببش را عرف نمی‌فهمد مدام به عرف بگو أوجد الطهارة عرف می‌‌گوید ما هی تلک الطهارة و ما هی اسبابها. این طهارتی که شما می‌‌گویید چیست؟ یک وقت به عرف می‌‌گوید اقتل زیدا لانه شتم النبی عرف می‌‌فهمد، ‌مفهوم عرفی است، ‌اگر شک بکند انداختن در آب کافی است برای قتل او یا حتما باید گردنش را بزنیم، می‌‌گوید قاعده اشتغال می‌‌گوید باید بروی گردنش را بزنی چون شاید شنا بلد است از آن طرف بیاید بیرون. اما اوجد الطهارة عرف چی می‌‌فهمد طهارت چیست چی می‌‌فهمد اسباب طهارت چیست. و لذا ارتکاز عرفی اقتضاء می‌‌کند که امر به طهارت یعنی امر به این افعال که سبب طهارت هستند. تا شد امر به افعال نمی‌دانیم امر شدیم به فعل چهار جزئی یا فعل پنج جزئی این‌جا ما برائت جاری می‌‌کنیم.

این محصل فرمایشات بحوث که جامع بسیط را پنج صورت کرد بعض صور گفت برائت جاری می‌‌شود بعض صور قاعده اشتغال. آقای نائینی! یک کاسه کردن جامع بسیط که مجری قاعده اشتغال است اگر امر به جامع بسیط بشویم اگر ندانیم این عمل مرکب ما ایجاد می‌‌کند جامع بسیط را یا ایجاد نمی‌کند شما می‌‌گویید قاعده اشتغال نه آقا پنج صورت دارد.

این فرمایشات بحوث ملاحظات و اشکالاتی متوجه به آن می‌‌شود که ما عرض می‌‌کنیم:

اشکال اول: به قول محقق اصفهانی مگر می‌‌شود یک جامع بسیط با یک عمل مرکب اتحاد ذاتی و وجودی داشته باشند. این معقول است اصلا؟ این چه صورتی است شما فرمودید که جامع بسیط هم اتحاد وجودی دارد با عمل مرکب هم اتحاد ذاتی و ماهوی. این معقول است؟ یک وقت اعتباری است این جامع که صورت خامسه بود شارع اعتبار می‌‌کند که غسلات و مسحات طهارة، اعتبار می‌‌کند فری الاوداج الاربعة مع التسمیة و الاستقبال القبلة ذکاة. اعتبار یک عنوان است او مهم نیست، اما یک جامع حقیقی بسیط اتحاد وجودی و ماهوی داشته باشد با یک مرکب، این غیر معقول است. چه جوری شما این را فرض کردید؟

[سؤال: ... جواب:] انسان مرکب است از جنس و فصل است منتها بسیط تصوری است. مثل ضارب. ضارب یعنی ذات ثبت له الضرب، ولی ضارب یک مفهوم بسیط تصوری است با ذات ثبت له الضرب فرقش به اجمال و تفصیل است. نه این‌که ضارب مفهوم بسیط است. ضارب بسیط نیست ضارب همان ذات است که ثبت له الضرب اجمالا. اصلا چه جور می‌‌شود یک عمل مرکب از اجزاء، نه از جنس و فصل که شما مثال می‌‌زنید به حیوان ناطق که می‌‌گویید حیوان ناطق مفهوم مرکب از جنس و فصل است اتحاد دارد با نوع که انسان است. نه، عمل مرکب از اجزاء. یعنی غسلات و مسحات، ‌غسل الوجه و الیدین و مسح الرأس و الرجلین یا صلات تکبیرة‌الاحرام و الرکوع و السجود. این عمل مرکب از اجزاء متحد باشند با یک جامع بسیط، ‌ذات‌شان با یک جامع بسیط اتحاد دارد وجودا و ذاتا این معقول نیست.

این اشکال اول. اصلا تصور نمی‌شود کرد که دو چیز متحد باشد با یک چیز. چه جوری می‌‌شود؟ دو چیز متحد باشد با یک چیز. مثل نصاری که می‌‌گفتند خدا یکی است سه تا است، شما همیشه به این‌ها ایراد گرفتید چه جور می‌‌شود سه تا یکی باشد. حالا چه جور می‌‌شود عمل مرکب از ده جزء ده چیز است ولی در عین حال هم یک چیز است. چه جور می‌‌شود که جامع بسیط اتحاد داشته باشد وجودا و ذاتا با یک عمل مرکب از ده جزء.

[سؤال: ... جواب:] ایشان مثال نزد برای این مطلب.

اشکال دوم: اگر نسبت بین جامع بسیط و عمل مرکب نسبت امر انتزاعی باشد به منشأ انتزاع یعنی یک جامع بسیط انتزاعی است درست است که اتحاد دارد با منشأ انتزاع و لکن این جامع بسیط امر انتزاعی است. مثل اوجد سبب قتل زید. اوجد سبب النهی عن الفحشاء و المنکر. این‌جا ظاهر کلام شما در بحوث و صریح کلام مرحوم آقای خوئی این است که برائت جاری می‌‌شود اگر ندانم سبب قتل زید این است که یک تیر بزنم یا دو تیر، ‌سبب نهی عن الفحشاء این است که ده تا فعل را کنار هم آن‌جام بدهم یا نه تا، شما می‌‌گویید برائت جاری می‌‌کنیم از تکلیف به آن جزء مشکوک. وقتی شارع به عهده من گذاشته ایجاد این عنوان انتزاعی را، مثل عنوان سبب النهی عن الفحشاء و المنکر را من شک دارم در تحقق این عنوان انتزاعی. منشأ انتزاع که متعلق امر نیست. این‌که آقای خوئی فرموده صریحا که چون امر انتزاعی وجودی ندارد غیر وجود منشأ انتزاعش، پس امر و واجب کردن این عنوان انتزاعی یعنی واجب کردن منشأ انتزاع. خب منشأ انتزاع هم یک عمل مرکب مردد بین نه جزء و ده جزء. آقای خوئی فرموده آن منشأ انتزاع چون به عهده من می‌اید نمی‌دانم نه جزء به عهده من آمده یا ده جزء برائت از جزء دهم اجراء‌می کنم. امر انتزاعی یک عنوان ذاتی دارد غیر عنوان منشأ انتزاع. و این‌که شما می‌‌گویید آنی که من می‌‌توانم آن‌جام بدهم منشأ انتزاع است، بله، فعل مباشری من منشأ‌انتزاع است ولی امر انتزاعی هم مقدورٌ مع الواسطة. آقای صدر در اوجد سبب النهی عن الفحشاء و المنکر چی می‌‌گوید؟ برائتی شده. می‌‌گوید چون این امر شده به این سبب نهی از فحشاء و منکر نمی‌دانیم این سبب نه جزء‌است یا ده جزء. ما می‌‌گوییم امر شدیم به این عنوان سبب النهی عن الفحشاء و المنکر.

اشکال سوم را هم عرض کنم: شما می‌‌گویید طهارت در آن صورت خامسه، اگر مسبب هم باشد از وضوء ولی در عین حال برائت جاری است، چون طهارت اعتباریه امر مبهم، ‌عرف می‌‌گوید او را از ما مولی نمی‌خواهد، سببش را از ما می‌‌خواهد، ‌چرا؟‌ چرا؟ چه اشکالی دارد مولی خود ایجاد آن مسبب را از ما بخواهد؟‌می گویید مسبب معلوم نیست برای ما کنهش و اسبابش، خب مولی جای دیگر بیان می‌‌کند که اسباب این طهارتی که از شما خواستم چیست. مولی به من می‌‌گوید اوجد طهارة المسجد بعدا به من می‌‌گوید اگر متنجس به دم است اغسله مرة اگر متنجس به بول است اغسله مرتین، اشکال دارد مولی بیاید ایجاد آن مسبب را به عهده من بگذارد؟ چون مبهم است من سببش را نمی‌شناسم پس باید سبب را به عهده من بگذارد. خود مسبب را به عهده من می‌‌گذارد سببش را در بیان‌ها دیگرش بیان می‌‌کند شاید هم بیان کرده که زمین متنجس به بول باید دو مرتبه شسته بشود با آب کر. شاید بیان کرده. فعلا به من گفته اوجد طهارة المسجد، ‌شک دارم با یک بار شستن ایجاد می‌‌کنم طهارت مسجد را یا نه، شما می‌‌گویید برائت جاری است، آخه چه وجهی دارد برائت جاری کنیم بعد از این‌که این طهارت مسببه را از من خواسته.

تامل بفرمایید در منتقی الاصول فرمودند بالاتر بگویم، ‌اگر طهارت عنوان منطبق بر خود فعل مکلف بود، ‌خود این غسل طهارت بود، خود غسلات و مسحات در وضوء طهارت بود، باز شارع نگفته مثلا واجب است بر شما این غسل، این غسلات و مسحات، گفته واجب است ایجاد طهارت، ‌عنوان دارد متعلق امر و لو این عنوان منطبق باشد بر غسلات و مسحات باز باید احتیاط بکنید. اشکال منتقی الاصول اشکال قوی است انشاء الله روز شنبه دنبال می‌‌کنیم.